

داری ششم

کوشا و نوشا



کوشا و نوشا

دو پرنده‌ی کوچک در جنگلی زندگی می‌کردند. اسم یکی از آن‌ها «کوشا» و اسم دیگری «نوشا» بود. آن‌ها شبیه هم بودند و همیشه با هم پرواز می‌کردند.

روزی پدر و مادرشان به آن‌ها گفتند: «شما دیگر بزرگ شده‌اید. غیر از بازی کردن باید چیزهای دیگری هم یاد بگیرید.»

کوشا و نوشا خوش حال شدند و پروازکنان، لانه‌شان را ترک کردند. آن‌ها در راه، دارکوبی را دیدند. دارکوب پرنده‌ی دانای جنگل بود.



نوشا قبول کرد ولی هنوز یک سال نگذشته بود که از آموختن خسته شد. برای همین، یک روز پروازکنان از پیش طوطی رفت. او تصمیم گرفته بود پیش پدر و مادر پیرش برگردد. سرانجام، نوشا به لانه برگشت و دید همه از خوبی و دانایی کوشا حرف می زنند. کسی به فکر فرو رفت، سپس پدرش این شعر فردوسی را برایش خواند:

توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر، برنا بود



پیام درس

دخترهای عزیزم، ما باید غیر از بازی کردن باید چیزهای دیگری هم یاد بگیریم.

برای رسیدن به هر هدفی باید تلاش و کوشش داشته باشیم.

باید با حوصله به حرف های افراد دانا گوش بدهیم و از آن ها علم بیاموزیم.





درست، نادرست

۱. نوشا از هُدهد چیزهای خوب را یاد گرفت. ❌
۲. دارکوب به کوشا و نوشا گفت: «شما باید سال‌ها تلاش کنید.» ✅
۳. کوشا خوب سخن گفتن را از طوطی آموخت. ❌
۴. کوشا از دارکوب علم و دانایی را آموخت؟.. ✅

گوش کن و بگو



- چرا کوشا و نوشا لانه‌شان را ترک کردند؟ برای کسب علم
- چرا نوشا در کارهایش موفق نبود؟ زیرا، صبر نداشت و تلاش نمی کرد.
- دوست داری مثل کدام پرنده باشی؟ چرا؟ کوشا، زیرا صبور و پرتلاش بود.
- سرانجام نوشا چه تصمیمی گرفت؟ . تصمیم گرفت پیش پدر و مادرش برود.